

تشبیه بر هفت قسم است : - مطلق - مشروط - اضممار - تفضیل - تسویه - عکس - بالکنایه
اول تشبیه مطلق - این قسم از تشبیه چنانکه از عنوانش پیداست قید و
شرطی ندارد و فقط مانند کردن چیزی به چیزی است مثلاً :

رخسار تو آفتاب را ماند لعل تو شراب ناب را ماند
یا ایماه چو ابروان یاری کوئی یاهمچو کمان شهر یاری کوئی
نعلی زده از زر عیاری کوئی در گوش سپهر گوشواری کوئی
امیر معزی

دوم تشبیه مشروط - مانند کردن چیزی به چیزی است بشرط و گوید فلان
چیز اگر چنان بود تو مانند آن بودی
مثال از نثر : دست او به ابر مانند اکر ابر کوه بار دو قد او چون سرو ستا اکر سرو نثر آرد
مثال از نظم :

یکی دختری داشت خاقان چوماه اکر ماه دارد دو زلف سیاه

(فردوسی)

ایضاً : ماند بسنوبر قد آن ترک سمیر کرسوسن آزاد بود بار سنوبر

(امیر معزی)

ایضاً : آهمناسی تو اکر دهر بود علم و هنر آفتابی تو اکر چرخ بود فضل و کمال

(ادیب بیضائی)

سوم - تشبیه اضممار - اضممار بمعنی پوشاندن است و مقصود از اضممار در
این نوع از تشبیه آنست که در گفتار گوینده ظاهر تشبیه نمودار نبوده
و عبارت طوری وانمود شود که تصور کنند مقصود گوینده چیز دیگر است و چون
دقیق شوند معلوم گردد که مقصود تشبیه است نه چیز دیگر مثلاً در این رباعی :

گر نور مه و روشنی شمع تو راست این کاهش و سوزش من از بهر چراست

گر شمع توئی مرا چرا باید سوخت ورمه توئی مرا چرا باید کاست

(امیر معزی)

با اینکه مقصود شاعر تشبیه روی محبوب بنور ماه و روشنی شمع است
لیکن ظاهر عبارت جنبه اعتراض و تعجب دارد و در بادی نظر مقصود شاعر از
تشبیه نمودار نمیگردد و پس از دقت در مضمون . مطالب واضح میشود .

چهارم تشبیه تفضیل - تشبیه تفضیل عبارت از این است که اضافه بر صفتی که در مشبه به موجود است برتری و فضلی نیز برای مشبه قائل شوند مثلاً گویند تو مانند آسمانی با این اضافه که آسمان دارای زحل نحس و مریخ دو روی است و در تو این نقیصه نیست پس در مانند کردن ممدوح به آسمان که مراد . رفعت آن است این فضل نیز برای او در نظر گرفته شده که آسمان با تمام رفعت خود دارای این نقص است که زحل نحس و مریخ دو روی دارد و ممدوح از این نقص مبرا است .

رشید و طواظ گوید :

من نگویم به ابر مانندای که نکو ناید از خردمندی

اوهمی بخشد و همی گیرد توهمی بخشی و همی خندی

یعنی در بخشش شبیه به ابری با این برتری که او گاه بخشش گریه میکند

و توهنگام بذل میخندی

پنجم تشبیه تسویه - تسویه در لغت بمعنی برابر کردن است و در اصطلاح اهل بدیع عبارت از آن است که گوینده صفتی یا چیزی از ممدوح و چیزی یا صفتی از خویش را برابر یکدیگر قرار داده و آنها را بچیز دیگر تشبیه نماید .

مثال برای نثر : دهان تو و دل من در تنگی غنچه را مانند و موی تو و روزگار مرا در سیاهی جز شب دیجور نخوانند . در این عبارت گوینده دهان ممدوح و دل خود را (مشبه) برابر قرار داده و هر دو را در تنگی (وجه شبه) بغنچه (مشبه به) تشبیه نموده است مثال در نظم :

داروی طبیب کی تواند بردن از چشم تو و از دل من بیماری

گوینده در این شعر چشم محبوب و دل خود را (مشبه) برابر یکدیگر

قرار داده و هر دو را بیمار (وجه شبه) خوانده است

مثال دیگر : دهان تنگ تو آموخت تنگی از دل من وجود من زمین تولاغری آموخت (سعدی)

(البته خواننده با توضیحات پیشین مقصود شاعر را در این بیت خود

استنباط خواهد نمود)